

خوب میگفت، و شعرهای پیخته نیز از وراثتی میگشت، و این بیت اوست: بیت  
لب و دندان آن مه باچه ماند چو قندی بر برنج دانه دانه.

۴۹ - مولانا محمد عرب - مردی دانشمند بود، ولیکن دماغش از کثرت فکرت  
در علوم مختلط گشته بود، و ازینجهت دائم هوای سلطنت در سر داشت، و همیشه همت  
بر تحصیل و تکمیل اسباب آن میگماشت، و انواع اسلحه در خانه او حاضر میبود،  
و ازین جهت پادشاه عالم پناه او را از هری بیستان فرستاد، و در آنجا درین هوا  
جان داد، «ای سا آرزو که خاک شده». و این مطلع از و است: مطلع  
خط سبزت همگی مایه دلشادی ماست

این خط سبز مگر نامه آرازی ماست.

۵۰ - میر مقلسی - کسی خوش طبع بود، و بطلب علوم اشتغال مینمود،  
درین اثنا جذبۀ از عالم بالا باو رسید، و او را از عقل معلس گردانید، و در اثنای  
جذبه این بیت بسیار میجواند:

بلای مرگ و اندوه قیامت  
چو چنبر ساخت مارا بخل قامت.  
و این تخلص نیز ارو است.  
خلق گوید مقلسی دیوانه شد  
لاجره دیوانگی از مفاسیست.  
و قس او در مشهد است.

۵۱ - مولانا عبدالقهار - دانشمند خوب روزگار بود، و در هری در میان  
دانشمندان سرآمد مینمود، لیکن در هوای کیمیا رنج بی بهایت و زحمت بی غایت  
کشید، و هرگز فایده از آن ندید، بلکه ماده سودا بگوش او ریخت، و آخر الامر  
کر کردید. این مطلع در جواب خسرو از و است. مطلع  
رشکم آید ز آنچه بر دلها خدنگ یار کرد  
تیر او مرغیر خورد و بردل من کار کرد.

۵۲ - مولانا عبدالرزاق (۱) - ایس و جانیس مولانا عبدالقهار بود، و جامع

(۱) نسخه اسلامبول و طهران مولانا عبدالقهار

علوم ظاهری مینمود؛ شخص خوش طبع و خوش محاوره و نیکو گفتار و نیکو مجادله،  
و دو علم تاریخ یگانه و مسلم اهل زمانه، و این مطلع ازو است. مطلع  
تار ابرو کرد بالایا ترك تیر انداز من  
عالمی را کشت و دارد این زمان انداز من.  
و قبر او نیز در امام فخر است.

۵۳ - میریادگار - سیفی تخلص میکرد؛ ارامرای متعین خراسان است و سهل  
و آسان ترك امارت نمود، و بگوشه‌نی نوشته قناعت فرمود؛ و این مطلع ازوست: مطلع  
در برت پیراهن کتان نتحریرك نسیم  
هست چون بو کیسه لرزنده بر بالایا نسیم.  
و این مطلع نیز ازو است: مطلع

سرو من سبزیست شیرین، راست، همچون بی شکر  
چون بالایا قباى بند بی بند کمر.  
۵۴ - مولانا طوطی - از ولایت قرشیز است، و کسی حسن الخلق و حسن  
الخلقست، و میرزا ابا بر تربیت او نموده، و سی اطهار محبت ناو فرموده، و این مطلع  
کاتبی را جواب گفته: مطلع  
بچشم عقل اقالیم سبعمه گنج زرست  
ولی چو در سگری ازدهای هفت سرست.

حواب

جهان که حجرة شش طاق و خانه دو درست  
ز چار رکن ساطش فغان الحذرست.  
و این مطلع نیز ازو است. مطلع  
گوشه میخانه از لعل روان گنج صفاست  
شکل چنگ از بهر دفع غم دهان ازدهاست.

و مولانا در جوانی اگر چون کاتبی نمی مرد سی اشعار خوب ازو میماند، و شیخ  
آذری در تاریخ وفات او «خروس» گفته، و قبر او در خیاباست.

۵۵ - مولانا ویسی - بسی کاتب خوبست، و در صنعت کتابت بی نظیر و مولانا بسیار ساده و گولست، و با وجود سادگی شعر او مقبولست، و این مطلع نیکو ازوست : مطلع

رفتم بسیر باغ و طواف بنفشه زار آمد زهر بنفشه مرا بوی زلف یار .

۵۶ - مولانا ساغری - از ولایت ساغرست، و در سلك شعرای هری بود، و با وجود شاعری صاحب مال بود، و امساک در حد کمال داشت، و چون مولانا جامی میل سفر حج فرمود، مولانا ویسی و مولانا ساغری هر دو عزم رفاقت و ملازمت او نمودند، و لیکن ویسی آخر کار گفت کسی مفلسم و خری ندارم که در راه بر او سوار گردم، و ساغری نیز چون کثرت مصرف راه حج ملاحظه کرد امساک مانع او گشت و از عزیمت رفاقت باز گشت، و چون هر دو از خری از چنین سفری و چنین رفیقی باز ماندند میر سهیلی جهة بازماندن ایشان گفت .

ویسی و ساغری عزم حرم کشته بودند هر دو شان سفری

لیک از آن راه هر دو و اما ندید آن یک از بی خری و این ز خری

و مولانا ساغری اگر چه شعر بد میگفته لیکن این مطلع را نیکو گفته .

چشم دربار من و ابر بهارست یکی ناله رار من و صوت هر ارست یکی .

و ساغری در هری مدفونست .

۵۷ - مولانا فصیح - شخصی تواناست، و مردی دانا، و در دانش بی نظیر و بی همتا، و در خدمت جوگی میرزا میبود، و کتابت قصرهای باعات او شعر اوست، و تتبع قصیده مصنوع سلمان کرده و مخزن الاسرار شیخ نظامی را نیز جواب گفته، و این بیت در باب بهان داشتن اسرار ارواست

هر نفسی کز تو کسی بشنود بیشک ازو هم نفسی بشنود

و قبر او در هری است .

۵۸ - شیخ کمال تربتی - در کمال خوش طبعی بوده، و غزلهای خواصه

حافظ شیرازی را محسوس نموده، و در خراسان از جمله متعینان ظرفا و معتبران شعرا

بوده، و میر علی شیر میفرموده که مرا بسیار آرزوی صحبت شیخ بوده، اتفاقاً در زمان سلطان ابوسعید در مشهد در گوشه غربت بیمار وزار و نزار افتاده بودم، و مردم در آن زمان جهة وقفه بزیارت روضه امام میآمدند، و در جائیکه مخصوص مسافراست در آن مزار سیر مینمودند بحسب اتفاق شیخ باجمعی یاران دلپذیر بجائی که من خسته افتاده بودم آمدند، و نظر در بینی که در دیوار نوشته بود نمودند، و در معنی آن بیت چون مشکل بود نظر مینمودند، و مباحثه میفرمودند، یکی ازیشان باقی را ملزم ساخت، ولیکن مرا سخنی جهة تقویت جماعت بخاطر آمد، چون بایشان گفتم همه سختم را تحسین کردند، و آن شخص نیز سخن مرا پسندید، و از سخن حق سر نه پیچید، و با جماعت ببالین من آمده و احوال من پرسید، و چون زمانی دیر بنشست مرا معلوم گشت که او شیخ کمال است، و ابن معما باسم «قطب» بخواند. معما

آنی که در هوای سر زلف یار ماست از سر گذشته اول و در آخرش هب است.

و درین معما سخن چند گفته شد، و باین تقریب آشنائی میان من و او پیدا شد، و محبت ازلی حالی ظاهر و هویدا گشت. و در آن زمان هر روز پرسش من می آمد، و انواع اسباب مینمود، و بعد از آن بحج رفت. چون باز گشت در قربت و قات یافت.

۵۹ - درویش منصور - سبزواری است، ولیکن مردی سنی و پرهیز کار است،

و ریاضت کش و بی آزار، و صائم الدهر و بار بردار، و در عروض و صنایع شعر شاگرد مولانا یحیی سبک است، و رساله در عروض تصنیف نموده، و تتبع قصیده مصنوع سلمان فرموده، و مطلع قصیده او اینست

س دویده در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار.

پوشیده نیست که صنعت ترصیع درین بیت پاکیزه افتاده. و در علم تصوف شاگرد حافظ علی جامی است، و در تصوف ابن رباعی ازواست:

موجود چو ذره ره بخود توان کرد بسیار حدیث بیك و بد توان کرد  
ایجاد چو بی قبول ممکن بود آرا که قبول نیست رد توان کرد.

میر عایشیر گفته من عروض پیش درویش منصور خوانده ام.

۶۰ - مولانا علی جامی - در زمان خود یکی از متعینان زمان بود، و بسیار صاحب کمال و پیر حال، و در علم تصوف علم، و در جامعیت بی نظیر و مسلم، و مولانا عبدالرحمن جامی در تفحات الانس شرح او را که بر قصیده شیخ عطار نوشته ذکر فرموده، و این مطلع آن قصیده است: مطلع

ای روی در کشیده بیازار آمده      خلقی بدین طلسم گرفتار آمده

و مباحثات جمیع قراءت است که پیش مولانا علی قرائت کرده اند، و میرعلیشیر نیز درسی چند از علم قرائت پیش او قرائت فرموده، و قبر او در حظیره شیخ بهاء الدین عمر است.

۶۱ - مولانا محمد معنائی - در خراسان بمعا اشتهار بسیار دارد، و پیش جمهور طرفا باستانی در علم معما مسلم و بی همتاست، و اشعار میر خسرو جمع کرده، و این معما باسم «یوسف» ارو است:

مرا هوای سفر بود پیش ارین در سر      چو صورت تو ندیدم نماید رای سفر.

۶۲ - سید کمال کجکعل - ساکن بلخ است، و سفر بسیار کرده، و عقل تجری سفر بر کمال حاصل نموده، و در حال و کمال بی مثال است، در فضل و جدال بی همتا است، و مشهور در میان جمهور است که با صد هزار بیت گفته، و یک قصیده مصنوع گفته که دوازده هزار بیت مصنوع ارو بیرون میآید، و میرعلیشیر گفته که آنچه من ازو دیده ام اینست که یک قصید در مرثیه خواجه ابونصر پارسا گفته که از هر مصرع بعضی ابیات آن تاریخ وفات او بیرون میآید، و بسیار ابیات متفرقه در او بود که هر یک علیحده تاریخی بود و بسیار بیتها نیز بود، که از هر یک سه یا چهار تاریخ معلوم میشد. [و میرعلیشیر اگر چه در این امر تعجب نموده، ولیکن مولانا صاحب جبهه میرعلیشیر قصیده گفت که از هر یک مصرع او آن تاریخ ولادت میر بیرون میآید و از هر یک مصرع آخر آن تاریخ وفات او، و چون این قصیده بمیر برسیده آن تعجب از آن قصیده نموده، و بعضی ابیات آن قصیده اینست:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی اجل ملک جهان را سزویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بشهاده دام عنا  
 هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده.  
 بر جهانسان چه میگوئی حسد بود مرا  
 از حسد باری جهانرا بی جهان کرده.  
 عالمی را کرده از حزن پیرمان دم بدم  
 اهل عالم را بسکین محزون و پیرمان کرده.  
 کی رها سازی عزیزان را ز زندان حزن  
 از جفاکاری که چون یوسف بزندان کرده.  
 آسمان بر دل و جانهای دین داران از آن  
 جور بیحد و جفاهای فروان کرده،  
 کز دل و جانهای ایشان هیچ جا باید برون  
 ناامیدی و سلا رنج و عنا گردد فزون. [ .  
 و سید کمال نود و نه سال زیسته، و این مطلع اروست: مطلع  
 ای روشنی از نور رخت دیده جان را  
 بر خاک نشایده قد تو سرو روان را.

۶۳. خواجه مؤید مهنه - اربابهای حصرت شیخ است، و در علوم طاهر  
 ماهر بوده، و از خدات معاصی طاهر، و بعضی اوقات وعظی میگفته، و در وعظ  
 گفتن درمی سمته، و در مجلس وعظ بغایت گرم و در شور میگشته، و دلهای مردم  
 بر صفا و در نور و سرور میگشته، و خواجه سماع نیز میسر موده، و سلاطین آن زمان  
 تعظیم او میکردند. و این مطلع ازوست: مطلع  
 از مه روی نو آئینه جان ساخته اند  
 و بدران آئینه جانرا نگران ساخته اند  
 [ و گوئیا درین عزل تنع جامی فرموده که گفته .  
 حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند

کام هر خسته در آن حقه بهان ساخته اند.

آن به بالاست بهالست که از روضهٔ قدس

بتماشا که عشاق روان ساخته اند . [

و قبر خواجه در گنبد جد اوست .

۶۴ - خواجه مؤید دیوانه - او هم از نبرهای شیخ است ، لیکن کسی

آشفته دماغ و پرشور بوده ، و با وجود آشفته دماغی شعر خوب میگفته . و این مطلع

ازو است : مطلع

چشم داریم از آن ماه سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی از سر نو .

و چون هوای سلطنت داشته از روشنی نو ، سلطنت خود خواسته ، ولیکن حق عزوجل

این نخواسته ، ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن .

۶۵ - میرعماد مهدی - جوانی خوش طبع و خوش خو بوده ، و شعرای

مشهد همیشه در خدمت او میبوده اند ، و اطاعت او در همه کاری مینموده ، و میر

عماد بی نظیر و بی بدل بوده ، و میر در جواب شیخ که مال این بیت گفته : بیت

گفت با چشمت بگو تا جز خیال روی ما

صورت دیگر نیارد در نظر ، گفتم بچشم .

پوشیده نیست که «گفتم بچشم» دو معنی خوب دارد .

۶۶ - شاه بدخشان - لعلی تخلص او است ، و شاه در عایت خوش طبعی

و خوش صورتی و خوش سیرتی بوده ، و در نهایت مسلمانی و عدل و جهانبانی ، و شاه از سل

سلاطین قدیم است ، و چندین هزار سالست که سلطنت در خانهٔ ایشانست ، و سلطان

بو سعید اصل سل ایشان کند (۱) ، و این مطلع اوست : مطلع

تا سودای تو ترک جان و سر خواهیم کرد

کام جان هر دم رلعلت پرشکر خواهیم کرد .

شاه در سرکار سلطنت سر بهاد .

۶۷ - ابن لعلی - پسر شاه بدخشان باشد ، و او پادشاه زادهٔ بوده اربندندی

(۱) کند فتح اول و سکون دوم

و تندی آزاده، و بس خوش باش و بی تکبر، و مصاحب مردم قلاش بی تجبر، و بسیار  
اطوار پادشاهانه ازو میگویند، و این مطلع ازوست: مطلع  
ای ز لعل آتشینت در دل گلنار بار      غیر دل بردن بداری ای بت مکارکار،  
او بیر شهید راه شاهی گشته

۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی - مردی منصف بود، و منصف باخلاق  
حمیده و اطوار پسنده، در هری بامر سلطان ابوسعید تاریخ او میگفته، و درهای  
نظم نیکو میسفته. و خیال او در شعر در حد کمال بلکه بالای حد کمال، و در نازکی  
بی نظیر و بی مثال، میر علیمشیر گوید که با این همه فضل و کمال یکباری در قافیه  
غلط کرده بود، چون تنبیه او کردم متنبه گردید، و ارتلخی سخن حق نمیرنجید  
بلکه ممنون منت من گردید، و این بیت مثنوی ازوست:

ز ماهی هیاهوی تا ماه بود      سر آوازشان «جام الله» بود.  
و قبر او در کوهستان است.

۶۹ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرده زیرا که بصنعت کتات  
شهرت داشته، و از جمله طرفای شهر هری بود، و در میان ایشان بظرافت ممتاز  
مینمود. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع  
ای جدا گشته که دوری زب همنفسان

مادرین شهر بدین روز و تو در شهر کسان.  
مولانا در شهر هری با آخرت رفت.

۷۰ - خواجه ابواسحق - پسر خواجه مؤید مهنه است، و جوانی  
دشمند است، و بسیار خوش طبع بود، لیکن بد خوی و متکبر و متحسر. و این مرثیه  
ازوست. مرثیه

کشید از دست ما صحرای خاور دام آن گل  
بصحرای قیامت دست مادر دام آن گل.  
و قبر او در مهنه است.



۷۱ - سید کاظمی - شخصی کاظم الغیظ بود، از این جهت کاظمی تخلص می نمود، ولیکن کسی هزال و برج‌دال، اما سبک روح پر روح، و در کمال فضل و کمال، سلطان صاحبقران او را برسالت به هندستان فرستاد، و در وقت مراجعت در ملک عراق توقف نمود، [بعد از آن چون بشیر از رفت از شر آرزو و حرص طعام هلاک گشت، زیرا که چندان طعام نوشید که تمثلی گردید و از دردا مبتلا مرد.] و از جمله اشعار اوست:

صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد      آهم علم بر اوج ثریا بر آورد.  
و هجو شهر انگیز که جهة عامه شهر هری گفته بیکوست، و این مطلع آنست:  
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم      در سلک آدمی صفتام، خری نیم.

۷۲ - مولانا محمد معمالی - شخصی لطیف و طریف بود، و سنی مذهب و مؤدب، و خدمت سلاطین بسیار فرموده، و میرزا بابر او را صدر خود ساخته بوده، و بعد از بابر میرزا در زمان سلاطین دیگر هم محترم و مکرم بوده، و گنبد سرقر خواجه حافظ را او عمارت فرموده، و میرزا بابر را در آن گنبد صیانت نموده، ولیکن یکی از طریقان آن زمان در دیوار عمارت در برابر نظر میرزا این بیت نوشته. بیت اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد خدش خیردهاد آنکه این عمارت کرد. و این معما باسم «درویش» ازو است:  
چون تمام روی از دشنام دوست      عامی را روی در دشنام اوست.

۷۳ - خواجه حسین خضر شاه (۱) - استرآبادی بوده، و بسیار خوش طبع و خوش محاوره، ولیکن آشفته و بر مجادله، و شعر بیکو داشته، و حظی عظیم از حسن خط داشت، و خط بطریق مولانا جعفر کسی ازو بهتر نوشته، و لیلی و مجنون میگفته. و این بیت ازوست.

ای چهره گشای هر جمیلی      ای تو شفی هر عنیلی  
و این مطلع نیز ازوست. مطلع

(۱) در نسخه ترکی - خواجه حسن.

سایهات هر جا که افتد بر زمین گل بر دهد  
 بی گل تنها که سرتاسر گل و شکر دهد.  
 و قبر او در استرآباد است.

۷۴ - مولانا نجومی - کسی لاابالی و بی ناک و ناپاک بود، و طبع او بهزل  
 و مسخرگی (مایل) ، و اکثر اشعار او قطعه است، ولیکن مطلعهای او نیکوست: مطلع  
 باز عید آمد بیا جانا که قربانت شوم همچو چشم گوسفند مرده حیرانت شوم.  
 [ و میرا اگر چه این چنین ذکر فرموده، ولیکن بنده مترجم این مطلع را از  
 درویش دهکی چنین یاد دارم:

عید قرباست میخوام که قربانت شوم

همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم.]

۷۵ - خواجه مسعود قمی - از جمله اکابر کبار عراق است، و از عراق  
 بحر اسبان آمده بود، و مصاحبت با میرعلیشیر فرموده، و مثنوی و غزل را روان میگفته،  
 و دو هزار بیت<sup>(۱)</sup> تاریخ سلطان صاحبقران سلطان حسین میرزا گفته، و ابیات  
 رنگین در آن تاریخ دارد، و یوسف و زلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم هم  
 گفته، و این مطلع خوب ازوست. مطلع

مشتاقم و دورم غم جاسکاهم از آست

مشتاقتران دور ترید آهم از آست،

[ و این مطلع نیز ازوست مطلع

یک قطره خون و صد غم و محنت دل منست

یک دیدن و هزار بلا حاصل منست.]

و قبر او نیز در جوار مزار پیر صد ساله<sup>(۲)</sup> است.

۷۶ - حافظ یاری - یاری شیرین گفتار شیرین کردار بوده، و در علم قرائت  
 بی نظیر، و اکثر اوقات بتلاوت قرآن مشغولی داشته، و همیشه همای همت را

(۱) در نسخه ترکی: دوازده هزار بیت. (۲) در نسخه اصل ترکی: پیر سیصد ساله.

بر صیحت مردم میگماشته، و از جمله مصاحبان میر علیشیر بوده. و این مطلع در انصاف ازوست : مطلع

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آنم

که هستم بدترین خلق و خود را نیک میدانم.

در مدرسه اخلاصیه وفات یافته، و قبرش در کوچه صفاست، [ و نام این دو جا گواه نجات او است والله اعلم. ]

۷۷ - مولانا قبری - (۱) زیشابوری است، و اگرچه مردی عامیست اما

در شعر روان و چست و بیکوست. و این مطلع ازوست : مطلع

این گهرها بین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش خور بین که چون ر کرده اند.

۷۸ - مولانا خسروی - گوئیا دعوی خسروی داشته که خسروی تخلص

میکرده، میگویند که دعوی بزرگ می کرده، و شعر خود را پیش مردم میآورد،

و راه سخن بریشان می بسته، و اربشان تعریف شعر بد خود میخواست. و این مطلع

در دیوان اوست : مطلع

ز لعل یار دندانی گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۷۹ - مولانا نازنینی - طبعی خوب و دلپذیر داشته، و مقبول اکابر و اصاغر

بوده، ولیکن عامی بوده، و شعرش خالی از چاشنی خوب بوده، و غزل بیشتر میگفته،

و اصل او از سبزوار است، و بامیر شاهی مصاحبت مینموده. و این مطلع ازوست. مطلع

صنوبر تار خدمتکاری سروت جدا مانده

شده دیوانه ژوایده موس در هوا مانده.

۸۰ - ولی قلندر - در آستانه فلك آشیانه میرزا بابر ملازمست، و بسیار

حیره و چیر و دایر و بی حیاست، و شعر او در میان شعرا سدی مشهور است، و چون

میرزا پیر بوداق بهری آمد و شاعران هری را بشیراز برد، او را نیز همراه ایشان

برد. و این مطلع بکواروست مطلع

(۱) قنری بحسه ترکی

بیم ملول که کارم نکونشد ، بد شد شودشود ، شودگومشو ، چه خواهد شد؟

۸۱. مولانا والهي - آشفته و واله کسی بود ، وبسی تند و تیز ، و این

بیت از قصیده او است که بر ديف « آراسته » در مدح سلطان علي موسی الرضا

عليه التحية و التسليم گفته ، و در مدح شاه ابو القاسم نیز گفته :

شاه ابو القاسم که شد در دور او خوشتر ز خلد

مشهد سلطان علي موسی الرضا آراسته .

و شاه ابو القاسم با بر میرزا است .

۸۲ - جریمی قلندر . طالب علمی بوده از ولایت سمرقند ، و شعر او ترکی

است : مطلع

بیجه بیغلای شمع دیک هجر نیکددا یارم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظارم کیجه لار .

۸۳ - مولانا ترخانی (۱) - بصورت سپاهی بود ، و سیرت بیکو شهرت

داشت . و این مطلع مولانا جامی رابیتی گفته . مطلع

ای ز مشکین طرهات بر هر دلی بندی دگر

رشته جان را بهره وی تو پیوبدی دگر .

مرغ دُ پر کدم و از سینه بریان ساختم

تا کشم پیش سکت هر احوظه بر کنندی (۲) دگر .

۸۴ - مولانا عشقی - هر وی است ، و کتابه سفید خانه سلطان ابو سعید میرزا

شعر اوست ، و مطلع آن اینست : مطلع

این منظری که طاق چو ابروی دلبرست

از خا که بر گرفته دارای کشورست .

۸۵ - مولانا عبد الوهاب - اندک صاحب کمال پر حال بوده ، و بسیار

طبع شوخ داشته ، و بسی شیرین گفتار و نیکو کردار بوده ، و قاصی اسفراین که

(۱) در نسخه املا بیول این اسم محدود است .

(۲) بر کند ، رشوت و پاره .

وطن اوست گشته، و چندین مدت نیز قاضی استرآباد بوده، و این مطلع تتبع دریای  
ابرا ازوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست  
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست.  
و مولانا در استرآباد بباد فنا رفته.

۸۶ - خواجه برهان - از فرزندان حضرت شیخ الاسلام احمد جام است؛  
و در فقر که فخر داربن است مردی تمام، و برهان و حجة اهل ایمان و الاسلام، و در  
فن موسیقی مشهور انا، و آوازه استادی او درین فن بهمه کس رسیده، و هر که  
درین فن کامل است او را پسندیده، و اکثر استادان زمان شاگردان اویند، و در  
این مطلع تصنیف اصفهان ازوست:

رسید موسم شادی و دوق و عیش و طرب  
اگر گدا مراد دلی رسد چنه عجب

مولانا در جام جام ناده بیستی از ساقی باقی اجل نوشیده، و خلعت فنای دنیا و بقای  
عقا پوشیده.

۸۷ - مولانا مشرقی - در مشهد بکاسه گری منسوب بوده، و بخدمت  
سیار عربزان و مردان رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر ایشان گردیده. و این بیت  
در شکایت ازوست: بیت

از چیست سرخ پنجه مرجان و پای بط  
گر خون بجای آب روان نیست در بحار.

و مولانا در هرات وفات یافت.

۸۸ - مولانا هوایی - ایس و جایس مولانا مشرقی است، و در نقاشی  
کاشی نیز صاحب وقوف، و در کتات نیز دستی درست و خوب دارد، و اشعار خود را  
بسیار خوب مینوشته، و تذهب و نقاشی آن بغایت زیبا و اعلا میکرده، و بهای ارزان  
مردمان میفروخته، لاجرم شعرا و مشهور گشته، ولیکن مردم بر سبیل هزل و مطایبه

باو میگفته اند « کین شعر تو صورتیست بی معنی خوب ». و این مطلع ازوست : مطلع  
بگرد کوی تو با صد یاز میگردم      نظاره میکنم ازدور و یاز میگردم .

۸۹ - مولانا قبولی - فقیری بوده و خالی از حالی و قبولی نبوده ، و در  
بازارچه ملك (۱) غزل (۲) میفرودخته ، و یکشبی میگفته که من وقت سحر می میرم  
« و از دست اجل ساغر می میگیرم » ، و هیچ چیز جهت تجهیز و تکفین خود ندارم ،  
ای یاران میباید که دیوان مرا پیش میرعلیشیر برید ، و اسباب تجهیز و تکفین مرا  
ازو بستانید ، چون سحر شمع وارجانداده یاران او پیش میرعلیشیر رفته اند ، و دیوان  
او برده ، میر ازدیوان او جهت آمرزش او فالی گرفته ، این بیت نفال او آمده : مطلع  
اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه      بهر دو کون چو من با قبول نتوان یافت .

میرعلیشیر بعد از فال اسباب تجهیز و تکفین او در حال در حد کمال مهیا کرده  
و فرستاده ، و مولانا در هری مدفونست .

۹۰ - مولانا محمد امین - بلخی است ، و مردی ساده و گولاست ، و اکثر  
اوقات بنویسندگی و عمل داری مشغولست ، و شعر نیز میگوید ، و در زمان بابر  
میرزا بوده ، و اول غزلی که پیش میرزا بابر برده اینست ، و این بیت از ابیات  
آن غزل مقبول گشته : بیت

ای سیه چشم خطائی مرغ جان را ناتو اس

و ز سیه چشمان دیگر همچو آهو دلبرم ،

و مولانا از مقبولیت این بیت پیش میرزا مباحات و تفاخر می نموده ، و سبب شهرت  
او همین بیت است ، و در استرآباد اراغالم رفته .

۹۱ - مولانا سعدی - شهدی بوده ، و نکاسه گری منسوب . و این مطلع

ازو است : مطلع

زهر قطع هستی حیلله ار صد جای ابرکیزم

مگر يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم .

(۱) در نسخه ترکی ج : در بازارچه شیخ چاوش . (۲) عربی : بخ موی .

و در مطلع دو قافیه رعایت کرده ، و بیت دوم این مطلع را میرعلیشیر پسند فرموده  
و آن بیت اینست

شی بنشین و چندانی شراب بی حسابم ده

که توانم که تاروز حساب از جای برخیزم .

و مولانا در هری وفات نموده

۹۳ . میر ارغون - خیمه دوزیست ، و از قدمای ظرفای هری است ، و از جمله

کهنه شاعران آنجاست ، و نظم معما بر سایر اشعار او غالبست ، و این معما باسم  
« محمود » ازوست .

ای رجام حسن سرخوش سوی مخموری نبین

زانکه اشک خویش را پیوسته بر روی جبین .

و در هری وفات یافت .

۹۴ . مولانا صدر کاتب - شخصی آشفته و آلفته روزگار بوده ، و همواره

خدمت اترک با هموار مینموده ، و خدمت کتات میکرد و اگر در اموال و لورید مایه  
لوبدی میدیافته بلوبدی می شتافته ، و بکتبت نمی پرداخته . و این مطلع از جمله  
اشعار اوست مطلع

هرگز دل مارا بعمی شاد نکردی      کشتی دگر ارا و مرا یاد نکردی

مولانا در هری وفات کرده .

۹۴ . مولانا ایازی - شخصی عرب بوده ، و عجیب شکلی داشته ، و اطوار

و شمایل و گفتار او از شکل او عجیب تر و عرب تر بوده . میرعلیشیر گفته که  
بنگ نار در سرپل مالان دیدم که در میان مردمان قصیده خود میخواند ، من بهمان  
وزن و قافیه و معنی بیتی گفتم و برو خواندم ، چون بشنید متحیر گردید ، و بعد از  
سه سال باز او را در مجلسی دیگر (۱) دیدم که شعر خود را بر مرده مجلس میخواند ،  
در بهمان وزن و قافیه و همان معنی بیتی دیگر گفتم و بخواندم ، چون شنید باز

(۱) در سمعه ترکی ح درباغ سفیددار

متحیر گردید، و از اهل مجلس پرسید که این چه کسست که من هرگز چنین کسی ندیده‌ام، و چون در چشم او ضعفی قوی بود نمیتوانست مرا تشخیص کردن، ولیکن بطرز سخن مرا شناخته بود، زیرا که میگفت من سه سال پیش ازین در پل مالان شعبده بازی چنین دیدم و عالماً این همانکس است که پیش از این او را دیده‌ام، و این بیت از مولانا است:

چادرش خود رنگ مگس رید ایازی

بی جامه و بی موزه و بی کرته نمازی. (۹)

۹۵ - سید تقیبی - هروی بود، و چون مصاحب میر عبدالقادر تقیب بوده

باو منسوب گشته و این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

دیده‌ام تا شده از ماه رخ یار جدا  
دل جدا خوش شده و دیده خونبار جدا.

۹۶ - مولانا ایسی - در شاعری کم بصاعت بوده، و بشعر دزدیدن متهم

و این مطلع ازوست. مطلع

گرچه میجوید دلم دائم وصال بار را  
یار میجوید بر غم من دل اغیار را.

[ و این ایسی غیر آن ایسی است که کاتب سلطان یعقوب خان بوده. ]

۹۷ - مولانا محمد ابلی - شخصی لطیف و ظریف و نازک شیوه کسی بوده،

و بخدمت مولانا شرف الدین علی یزدی رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر او گردیده،

و طبیعت او بمعمه ملایمت داشته، و این معما باسم «نویان» ازوست.

جویم داد از خوبان گل چهر  
که خواهانم بجه رویسان بدمهر.

۹۸ - درویش نازک (۱) - از جمله آدمی راده های خراسان است، و پدرش

حکومت هری (۲) کرده، و خودش بزم مدتی سپاهی بود، و آخر ترک کرد، و کینک بوش

شد. و این مطلع ازوست. مطلع

پیر اول کیم چیقندی ایلدین آ که اولدور

کدالیع دین کیم آ که دورسه اولدور.

و این مطلع پارسی ازوست: مطلع

(۱) در نسخه ترکی: نازکی. (۲) در نسخه ترکی: ج: حکومت مشهد.



منم که بیست مرا جز بجام ناده تفاخر

بدار ساقی گلچهره کاسهای پرایر.

۹۹ - مولانا کوثری - بسی شیرین کار و خوش گفتار و بی آزار بوده،

روزی یکی از موالی بحجره او آمده وقتیکه مولانا آش می پخته، و میخواست که مدد او کند در طعام پختن، مولانا گفته که مدد مکن تا شریک شوی. و این مطلع ازوست : مطلع

در خیال بسته خندان آن بادام چشم

چشمه خوبیدست چشم ما که دارد نام چشم.

در هری وفات کرد.

۱۰۰ - سیده سلمی - اسفرائینی بوده، و ابدال و ش، و با ابدالی در کمال خوش

طبعی. و این مطلع ازوست : مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه ارورن کشید.

۱۰۱ - مولانا نظام - طالب عامی بیکوست، و در معما جهد تمام داشت.

و این معما باسم «خواجه اسحق» ازوست.

سخادان طایر بخشنده دانه که در اقبال دارد آشیانه.

قبر او در خیابان است.

۱۰۲ - مولانا یاری - وزیر زاده بود اما درویش صفت و آزاده، و در بلخ

میبود. و این مطلع ازوست. مطلع

کسم نشان سر موئی از آن دهان دهد

چنان تنگم ازین غم که کس نشان دهد.

۱۰۳ - خواجه محمد مجلد - از جمله طرفای ملوک خراسان است، لیکن

در عادت حماقت، و اکثر متعینان زمان از هزل و سخنگی او بجان آمده بودند، و این معما از هزایات اوست

خری کج کرده بالای سون ده تاخت  
چرا گاه ده از گاو ان پرداخت .  
قبرش در هری است .

۱۰۴ - مولانا محمد - نعمت آبادی است؛ و در خدمت پهلوان اکثر مردمان  
بشعر و معما مشغول بودند، و او نیز هوای معما پیدا کرد، و چندان جهد کرد که معمایی  
خوب شد، و معماهای او بسیارست، لیکن متفرق و پریشان است، زیرا که هرگز  
کسی جمع آن نکرد. و این معما باسم «کاکا» ازوست :

گویم از با کوه جانبا من فریاد آرمش .

و قبر او در بازار گاه هری است .

۱۰۵ - سید عبدالحق (۱) - استرآبادی است، و جوانی خوش طبع و خوش  
مخاوره، و اخلاق حمیده و افعال پسندیده داشته، و میگویند که قاضی جرجان (۲)  
خری بر شوت بقاضی عسکر داده تا قاضی گشته، و سید عبدالحق جهة او این  
قطعه گفته :

همی گشت در شهر شخصی ز جرجان (۳)  
بدادش خری رشوه و گشت قاضی  
که قاضی شود، صدر راضی نمیشد  
اگر خر رمی بود قاضی نمیشد.  
قبرش در استرآباد است .

۱۰۶ - مولانا قرشی - در سمرقند میبوده، و در بازار دکان صحافی داشته،  
و جمیع ظرفها در دکان او جمع میگشته اند، و او ازین جمعیت پریشان میگشته زیرا که  
مابع مشتری میشده اند، و مولانا در شکایت این مطلع گفته

بیدست آئین محبت کردن از یاری گناه  
ورنه زان بدعهد میگردیم بسیاری گناه .  
خطائی تخلص اوست، و قبر او در سمرقند است

۱۰۷ - مولانا جوهری - نیز سمرقندی است، و مشرف صابون خانه بود،  
و عروض نیکو میدانسته، و سیرالنبی را نظم فرموده، و این بیت از آنجاست بیت

(۱) نسخه ترکی - سید عبدالحق (۲) نسخه ترکی - حوکان

(۳) نسخه ترکی - ج - حوکان

فلک بس که در موکبش تاخته      بهر ماه نعلی نو اداخته .  
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۰۸ - مولانا خاوری - نیز از سمرقند است ، و بدرزی گری منسوبست ،  
و ندیهٔ روان خوب دارد ، و بسی شوخ و خوش طبع است ، و این بیت از ترجیع  
بند اوست :

میزند که بچوب و گاه بمشت      بازی باری مرا بخواهد کشت .  
و این مطلع بجز ازوست - مطلع  
من که عمری بهوس پیروی دل کردم  
عمر بگذشت و ندانم که چه حاصل کردم .  
قبر او معلوم نیست .

۱۰۹ - مولانا حلزالی - نیز سمرقندی است ، و مردی شکفته و خندان  
بوده ، و در میان طریفان تازه روئی شابه ، و در جوانی از عالم فانی رحلت نموده .  
و این مطلع ازوست - مطلع  
زاهدان قیام ، بروی دادار اولی  
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۱۰ - مولانا ریاضی - نیز سمرقندی است ، بقول میرعلیشیرند خاق  
و معجب بوده ، و عجب او از غراپهای خوب او بوده ، و این مطلع ازوست . مطلع  
ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو      ز روی حسن بخورشید میزند پهلوی .  
و میرعلیشیر گفته که من گفتم که اگر چنین بودی بهتر بودی .

ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو  
ستاره ایست که با ماه میرد پهلوی  
و مولانا ریاضی اصف نداده و لایزال حدال مینمود [ و این مطلع نیز ازوست  
گر طیب آید که گیرد بجز جانان مرا  
من محلی مبره گد مکنم درگی جانان مرا .

و این مطلع و بیت بر ازوست

بی حالت خار نومییدی بدنجان میکنم  
 وز درخت گل بجای غنچه پیکان میکنم .  
 محنت مرها در ا بارنج من نسبت مکن  
 سخت جانی کوه اگر میکنند من جان میکنم .  
 تا چرا دادم عنان دل بدست کافری  
 از ندامت پشت دست خود بدنجان میکنم  
 چشم پر خون ریاضی چون نگین لعل شد  
 بر وی از عین محبت نام جانان میکنم .

مولانا ریاضی در جوانی در سمرقند وفات یافته .

۱۱۱ - مولانا یوسف - بدیعی تخلص اوست ، و از اندجان است ، و در  
 سمرقند با مولانا صفائی میبوده ، و صفائی با وصفای محبتی داشته ، و تخم محبه  
 او در دل کاشته . و میرعلیشیر گفته که در زمانیکه در سمرقند بودم مولانا یوسف  
 ساده رو بود ، و رویش نور و صفائی داشته ، و در آن ایام شعرش مثل او خام بود ، و صفا  
 پختگی نداشته ، ولیکن صفائی آنرا یخته میپنداشته ، بتدریج باصلاح من یخته گشته  
 آخر الامر بگشت دیار خراسان آمد ، و ظریفان او را مولانا یوسف صفائی میگفتند  
 و باین ظرافت او را بی صفا میساختند ، و در این ایام صلاحیت تام داشت ، و صحبه  
 خوش با مردم میداشت ، و ابن مطلع ازوست : مطلع  
 گر بدین آب و هوا کوبت بود منزل کهم

بی زلال خصر باید بی دم روح اللهم .

و در [تبع] قصیدهٔ هرآت الصفا این بیت او بیکو است : بیت

در مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری پردرست از چشمهٔ هرچشم گریانش .

و در رسالهٔ معما این معما باسم «منصور» ازوست : معما

مرا زان شد متور خانهٔ چشم - که آمد دوست در کاشانهٔ چشم

و مولانا در سرخس فوت شده ، و در مزار شیخ لقمان خاتقاهی مدفون است .

۱۱۲ - مولانا خاکی - از کوسو بوده، و بسی درویش و دردمندی نموده،  
و طبع نظم نیز داشته، و این مطلع ازوست:

نیازمند توئیم ای نماز پرورده ترا زمانه عجب دلتواز پرورده.

۱۱۳ - مولانا لطفی - ملك الکلام زمان خود بوده، و در ترکی بی نظیر،  
و دیوان ترکی او مشهور و دلپذیر است، و بسیار مطلعهای متعذر الجواب دارد،  
از آن جمله اینست: مطلع

نازك لوك ایچره بیلی خایوق تار گیسوئی

اوزحد بنی بیلیب دین التوردم قوئی.

و این مطلع نیز از آنهاست

سید آبتی دابریم منی آشفته ساج دین صالیدی کمندبونیمه ایکی قولاج دین.

و مولانا ده هزار بیت خوب در مثنوی گفته، ولیکن چون بیباض نبرده شهرت  
نگرفته، و بفارسی نیز قصیدهها دارد. و درین زبان نیز استاد است، و نود و نه سال  
عمر او بوده، و در آخر عمر قصیده آفتاب ردیف گفته، هیچکس از اقران او تتبع  
آن نتواسته، و آن مطلع اینست: مطلع

ای ر ولف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماء در بر آفتاب.

و در وقت مرگ وصیت کرد که مولانا عبدالرحمن جامی این مطلع او را در دیوان  
خود ثبت کند و آنرا غزل سازد: مطلع

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه بید خوئی بیرحم چین افتد.

و مولانا جامی بوصیت او عمل نموده و اینرا غزل ساخته و در دیوان ثبت فرموده،  
و مولانا لطفی در ایام جوانی تحصیل علوم ظاهر به تمام نموده، و بعد از تکمیل آنها  
بخدمت مولانا شهاب الدین خیابانی آمده و بتحصیل علوم باطنی و تصوف مشغول  
گشته، و این طریق را تکمیل فرموده و بالجمله مولانا شخصی جامع علم ظاهر و باطن  
بوده، و میرعلیشیر گوید که جهة من فاتحه خواند که سبب تمام فتوحات من آن بود،

و امیدوارم که سبب فتوحات و فیوضات آخرت نیز گردد، و مولانا در شهر مدفون است نزدیک مسکن خود.

۱۱۴ - مولانا تقی بی - مشرعی تند و تیز داشته و شعر بر زبان فارسی و ترکی می گفته، و باین مطلع مناهات می کرده. مطلع

آه کم جا بیمنه بسم یارتادان ایلکی دین  
داد فریاد اول حجاجی آفت جان ایلکی دین

و بزبان فارسی نیز این مطلع اروست. مطلع  
صبحی که دم بمهر نزد بکنفس نوئی  
بخلی که بر نخورد ازو هیچکس نوئی.  
در آخر از سخنان بی ادبانه توبه کرده، و طریق اهل صلاح پیشه خود نموده، قبر او هم در دو دو برادران است.

۱۱۵ - مولانا اتالی - از فرزندان مولانا اسمعیل اتالی بلخی بوده، و بسیار درویش و ش و خوش خلق و خوش صحبت بوده، و شعر ترکی می گفته. و این مطلع ازوست: مطلع

اول صنم کیم سوقراقید اپری نیک اولتورور

عایت نازک لوکیدین سوبیلا بوتسا بولور  
در قافیه این مطلع نیست، لیکن مولانا شعر ترکی می گفته، و مقید اصلاح قافیه نمی شده (۱).

و این بند در ترجیع بند او نامره افتاده

سن سن اصل وجود هر موجود  
سندین اوزکا وجوده بی وجود.

۱۱۶ - مولانا کمالی - بلخی بوده و ترکی گوی، و شعر او در بواهی بلخ

مشهور است، و مسکن او کوه صاف است، و این مطلع اوست مطلع

ایر نینک قوای دور بیشکر ای جان بیلی باعلیق

کل داعی بورونک بنده سی دور توبی یماعلیق

قبر او در کوه صاف است.

(۱) در نسخه فارسی مولانا مقیمی را ذکر نکرده ولی در نسخه ترکی این قسمت مولانا تقی بی منسوب است.

۱۱۷ - مولانا لطیفی - بسی شوخ طبع و شیرین گفتار بوده ، و در سن کودکی وفات کرده و شعرا و گم شده ، و این مطلع ازوست : مطلع

گاه آفاز که تا مارلبینک شگری بیزکائیکماس بو هیچ آفازتا ماری .

این شعر اگر چه ترکیه است لیکن شوخ طبعی گوینده ازو معلومست .

۱۱۸ - مولانا سکالی (۱) - از ماوراءالنهر است ، و مردم سمرقند او را

معتقد بوده اند ، از مطلعهای او که اهل سمرقند آرامی پسندند و میخوانند اینست :

بی باز و بونی شیوه دورای چادو کورکوک شوخ و شنک

کک دری طاس و ایوق ته بو دقتار دنگ .

قر او در سمرقند است .

۱۱۹ - میرزا حاجی سعیدی - سمرقندی است ، و از جمله آدمی زادهای آن

ملکست ، طبعی عریب و عجیب داشته ، و این بیت او پرچاشنی افتاده :

اوخشایی قامتینک عه صنوبری باغبان

بیچاره دیلماس ایرمس الف دین تا یاع بی

امید که خداوند سبحانه سرکت این بیت او را بیامرزد .

۱۲۰ - سعیدبیک - لطافت طبیعت و طرافت و نزاکت (۲) شعر او معلوم

است ، و اخلاق عظیمه و اوصاف جمیله او را بیان حاجت بیست ، و این مطلع ازوست . مطلع

ما را در این دیار تویی دلتوار و بس داریم ار تو گوشه چشمی نیاز و بس .

قر او در مرو است .

۱۲۱ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص می نمود ، زیرا که از دیوانگی

و اندالی خالی بود ، و با وجود دیوانگی کمالی داشت ، و کوچک دل بود . و این

مطلع خوب ازوست . مطلع

(۱) در نسخه های ترکی مولانا سکالی . (۲) استعمال لغت (سراکت) در این کتاب قابل

طوبی مثال سروی و شمشاد قاعتی  
من وصف قامت تو چگویم قیامتی.  
در قرا باغ مقتول شده .

۱۴۴ - مولانا صانعی - پیش مولانا عبدالرحمن جامی این بیت آورده  
و تعریف میکرده :

تو هر که او دعوتی می کند  
چه دعویست بی معنی میکند .  
ترا میوه شیرین و اوراست تلخ  
چوسید سهرقند و آلوی بلخ .  
و با این فصل وزیر بوده ، وسی ظالم و جبار ، ناچار بحکم عزیز قهار سیاست شاهی  
بگرفتار گشت ، [ و دمار از روزگار او برآمد ، و معنی «فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا»  
حقق شد . ]

۱۴۴ - خواجه مسیب<sup>(۱)</sup> - او نیز هست باده غرور و ظلم و تعدی بوده ، و  
بهوای وزارت و کفایت پادشاه مردم را زحمت میداده ، و رحمت بر عباد الله نمیکرده ،  
و بمقتضای «من اعان ظالما سلطه الله علیه» سیاست پادشاه بر او مسلط گشت ، و بان گشته  
گشته ، و قبر او در خانه اوست .

۱۴۴ - مولانا میر سید - کابلی است ، و کسی قانای است ، و بسیار ندیم  
شیرین گفتار و شیرین کردار است ، وسی کم آزار ، و این مطامع ترکی ازوست :  
جان و کونکونی جفا اونی بیلا گویدور دیگر

ایلا کیم کول بولدم و میں دین کول کول نمند و ردیگر ،  
و در هری وفات یافت ، و قرش در «گورستان خواجه» است .

۱۴۵ - میر سعید - در میان حلق کابلی لقب او بود ، و طبیعت خوب داشت ،  
و سیرت مرعوب ، و محبوب قلوب مردم بوده ، و این دو بیت ازوست  
ای محب لاریت نکیز گریازه سیز  
گل ایبا عینده حماری یاره ساز .  
گر مین اولتیام ترتم بیک تاشی غه  
گشته بیر شوخ ایرو ردیب یاره سیر .  
در زمان سلطان بوسهید شهید گردید



۱۴۶ - محمد علی - غریبی تخلص می‌نموده ، و انیس میرسید کابلی بوده ،  
و بسیار جوانی خوش خلق و خوش محاوره و خوش طبیعت ، و در میان خلق خلق  
او بیکو است ، و اصول خوب داشت ، و اکثر سازها مثل عود و طنبور و کمانچه  
و غیرها خوب مینواخت ، و قانون را خصوصاً بسیار بقانون مینواخت ، و درین علم  
بظیر بداشت . و این مطلع ازوست مطلع  
درد حالمدین اگر عاقل اگر آگاه ایسانگ  
هیچ غم بوق کر منکاسین دابر و دانخواه ایسانگ .

و این مطلع فارسی بیر ازوست : مطلع  
چشم بیمار تو هر دم با تو ام میکند  
لعل جان بخش تو جانا قصد جام میکند  
و در خدمت حضرت سلطان عجب صاحب اختیار و صاحب اعتبار بود ، و هیچوقت از  
خدمت حضرت عایب نمیگشت ، و آخر الامر در سمرقند شهید گردید .

۱۴۷ - میرزا علی (۱) - پسر او یک تهر است ، و سب عالی و حسب عالی  
دارد ، و طبیعت بعایت خوب و زیبا است ، و فهمش در بهایت درجه رعنا ، و خلق  
و خلقش مرغوب و محبوب القلوب . و این مطلع ازوست . مطلع  
ببین نقر شهیدت که کشته سام است  
کر آتش دل و از دویک تو اش علم است .

۱۴۸ - میرزا بک - جوانی خوش طبع و خوش خلق بود ، و یگانه زمان  
و در میان طرفین خراسان شایه ، و فهمی در عایت ریائی داشت ، و اوصاف حمیده  
بی عایت او احتیاج به بیان بداشت . و این مطلع ترکی دو القافیتین ازوست . مطلع  
کو زبک بی نلاقرا بولپ در کیم جابغه قرا نلا بواو بتور .  
و جواب این مطلع او مشکل است ، بلکه محال ، و از این جنس مطلع ها بسیار دارد ،  
و فصل و کمان او به چند است که ار هزاران یکی بیان توان کرد ، در بیغ و صد در بیغ  
که ار عالم روت

(۱) نسخه ترکی درویش بک میرزا علی ایکو تصور .